

تقلید از جمع

در برنامه‌ی ۹۱۱ گفته شد که:

هر مرد و زنی می‌خواهد همسر پیدا کند و ندیده باهاش هم‌هویت. اولش خنده‌ام گرفت. اما با نگاهی به درون خود دیدم که درست می‌گویند. من اصلاً از تصور عروس شدن گل از گلم میشکفم، با اینکه شوهره رو هنوز ندیدمش! آیا خنده‌دار نیست؟!

با کمی تأمل دریافتم که ریشه این مسئله در شرطی‌شدگی‌های ما با باورهای غلط جمع و تقلید کورکورانه از آن الگوهاست.

در برنامه ۸۲۹ تقلید از جمع یکی از بدترین موانع پیشرفت معنوی معرفی شد. چرا که ما با این کار بدون استفاده از فردیت، خرد و تأمل خود، از جمع حس امنیت عقل‌هدایت و قدرت کاذب می‌گیریم.

من در شوک بودم که چطور بدون اینکه خودم متوجه باشم مانند گوسفندی در گله، بی تأمل فقط به دنبال جماعت می‌دویدم. جماعتی که خودشان نیز نمی‌دانند چرا دارند می‌دوند و اصلاً چه می‌خواهند. فقط می‌دوند که مبادا از بقیه جا بمانند. دویدن برای پول درآوردن، ازدواج کردن، بچه‌دار شدن و غیره. تماماً بدون خرد، آگاهی و بدون حضور ...

حال می‌خواهم گلچینی از الگوهای خرافی را که گوش‌هایمان با آنها آشناست و درعین حال در ساختار شخصیتی ما ریشه دوانده با زبان خودمانی برایتان بگویم:

سیزده به درها ما دختران به اصطلاح دم‌بخت می‌نشینیم سبزه‌گره می‌زنیم و با تمام طلبمان با هم زمزمه می‌کنیم که: سبزه به در سال دگر، خونه شوهر، بچه بغل ...

این قبیل باورهای جمعی و تکرار آن در گوش دختران جوان ما، به صورت ناخودآگاه نوعی احساس بی‌ارزشی و عدم اعتماد به نفس را درونی می‌کند. به او القلا می‌شود که تو از خودت هیچی نداری. پس برای رسیدن به شادی و خوشبختی نیازمند به شوهر و بچه هستی. پس هر طوری شده سال دیگه باید بهش برسی.

از زمانی که به یاد دارم، دعای خیر اطرافیانم برایم این بود که عروس بشم و خوشبخت ... این ذکر، همان الگوی نیاز به همسر برای خوشبخت شدن را می‌تواند در ما محکم کند. الگوی خواستن و انتظار، الگوی تصویرسازی، خیال بافی و رویاپردازی، و الگوی زندگی در آینده‌ای موهومی که بدون همسر یا بچه پوچ و بی‌معنی است.

حال برویم سراغ اصطلاح دم‌بخت. بدین مفهوم که من دیگر نزدیک شده‌ام به بخت و اقبال نیک که باز در گرو همان همسر است.

جمله‌ای هم از زبان آقا پسر به دختر خانوم می‌شنویم که: «من خوشبختت میکنم».

گفتاری از این قبیل در جوانان ما باوری را ایجاد می‌کند که من نیازی نیست زحمت بکشم و روی خودم کار کنم. چراکه خوشبختی، در دستان همسر آینده است که قرار است با اسب سفیدش بیاید و هوخشته شادی بی سبب و آرامش را به روح من تزریق کند.

این‌گونه باورها، الگوی پندار کمال از تصویر همسر ساختگی را نیز در جوانان ما ایجاد می‌کند. همراه با این توقع کاذب که آن شخص باید حتماً موجودی کامل و بی‌نقص باشد که بتواند مرا خوشحال و راضی کند.

چه بسا بدون استثنا همه‌ی ما شاهد سرخوردگی این‌چنینی زوجها بوده‌ایم.

دو گدا به امید یافتن حس خوشبختی در زندگی مشترک دست به سوی هم دراز کرده‌اند، در طلب چیزی که هر دو از آن تهی هستند.

یک باور نیز داریم که معمولاً در شرایط سرخوردگی زوجین از یکدیگر بالا می‌آید. باور فاجعه‌انگیز واصل شدن به شادی با آمدن بچه. به دنیا آوردن فرشته‌ی بی‌گناهی در اوج درد و تکرار این چرخه‌ی معیوب.

حال برویم سراغ واژه‌ی بانمک دیگری به نام ترشیده. که منسوب میشود به بانوانی که در مسابقه‌ی شوهریابی ناکام مانده و دیگر بخت آنها بسته شده است. دیگر در خوشبختی که کلید آن در دستان شوهر بود بر روی آنها قفل شده است. گمان نمی‌کنم چنین واژه‌ای برانزده‌ی یک بانو با چنین ارزش والا‌یی باشد.

از زبان مادرها شنیده‌ام که: دیگه باید برای پسر آستین بالا بزنی برایش زنش بگیرم که سر و سامون بگیره! و باز هم سر و سامان متصل شد به همسر.

از طرف دیگر، مادر محترم! مگر پسر شما خودش آستین ندارد که شما برایش آستین بالا بزنی یا به جای او انتخاب کنید؟!

در نهایت شاید ندانیم که به طور ناخودآگاه به دنبال جمع به سوی نابودی می‌دویم.

این چرخه معیوب را باور ندارم کسی به غیر از مولانا بتواند ریشه‌کن کند و ما را از خواب غفلت و درد بیدار.
بیتی نیافتم که بتواند تغییر دید مرا زیباتر از این وصف کند

بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۷۵۹

یعنی بخت و اقبال و کعبه‌ی آمال و مدینه‌ی فاضله در درون خودته، همون مرکز عدم شده‌ی تو.
یوسف زیبای درونت خیلی باارزشه. قدرشو بدون و زیر دست هر ناکسی لگدمالش نکن.
خوشبختی و آرامش در درون خودته، تو از جنس خدایی. خدا هم صمد و بی‌نیازه. پس تو هم بی‌نیازی!

بس بدی بنده را کفی بالله
-مولوی، دیوان شمس، از غزل شماره ۴۹۹

خداوند کفایت می‌کند. پس تو که امتداد خدایی برای خوشبختی خودت کافی هستی

-خانم مرجان، استرلیا